

انقلاب فرهنگی و دشواره علوم انسانی، مطالعه‌ای در مورد مناسبات میان ایدئولوژی و دانش در ایران پس از انقلاب

محمود اسماعیل نیا^۱، عباس کاظمی^۲، بهرنگ صدیقی^۳

تاریخ دریافت: ۰۰/۰۸/۲۳، تاریخ تأیید: ۰۰/۱۲/۱۶

چکیده

این مقاله در پی بازفهمی انقلاب فرهنگی به عنوان مهم‌ترین رویداد دانشگاهی پس از انقلاب و تأثیرات آن بر علوم انسانی و اجتماعی دانشگاهی است. انقلاب فرهنگی حرکتی سیاسی بود که بسط آن در بستر زمان، موجب تغییراتی در حیات دانشگاهی شده و سرانجام منتهی به تأسیس نهادی رسمی، ابتدا با عنوان ستاد انقلاب فرهنگی و سپس شورای عالی انقلاب فرهنگی، بر فراز وزارت علوم برای کنترل زیست آکادمیک شد.

پرسش اصلی مقاله این است که در فرایند بسط و نهادینگی انقلاب فرهنگی، چگونه علوم انسانی به مهم‌ترین دشواره این جریان تبدیل شد و ایده‌هایی مثل «اسلامی‌سازی علوم انسانی» و «تولید علوم انسانی اسلامی» امکان ظهور یافت؛ ایده‌هایی که طرح آن‌ها متضمن اعلام نوعی بی‌اعتمادی به علوم انسانی دانشگاهی بود. حمایت حکومت از این ایده‌ها سوبه علمی آن‌ها را به حاشیه رانده و موجب کاهش مشارکت دانشگاهیان در آن شد. از سوی دیگر، مشارکت روحانیون در تحقق این ایده‌ها، تصویری از تقابل میان روحانیت با دانشگاه پدید آورد و به ایده نزاع ایدئولوژی با دانش دامن زد. این وضعیت از سویی موجب تضعیف موقعیت علوم انسانی و اجتماعی در میدان آکادمی شده و به گسترش این علوم در حوزه عمومی کمک کرده است.

این مقاله با بررسی اسناد و مدارک رویداد انقلاب فرهنگی و بازخوانی روایت کنشگران آن و نیز سنجش پیامدهای آن، شامل طرح‌هایی مثل اسلامی‌کردن علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی، نشان می‌دهد که مداخله سیاست و ایدئولوژی در بازی علم دانشگاهی، نه تنها ضرورتاً به نتایج مورد نظر نخواهد رسید، بلکه می‌تواند پیامدهایی نامطلوب هم به دنبال داشته باشد.

واژگان کلیدی: انقلاب فرهنگی، علوم انسانی، علوم انسانی اسلامی، پیامدهای ناخواسته.

۱. دانشجوی دکترای جامعه‌شناسی فرهنگی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی، men1337@gmail.com

۲. عباس کاظمی، دانشیار گروه مطالعات فرهنگی، مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی (نویسنده مسئول)، av3kazemi@gmail.com

۳. بهرنگ صدیقی، استادیار گروه جامعه‌شناسی، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد رودهن، behsad1@gmail.com

مقدمه و طرح مسئله

انقلاب فرهنگی مهم‌ترین رویداد دانشگاهی در دوره جمهوری اسلامی است، رویدادی که موجب حذف مخالفان انقلاب از دانشگاه و تعطیلی سه‌ساله دانشگاه‌ها برای اصلاح نظام آموزشی آن شد. این رخداد که در آغاز در چهره جنگ قدرت میان دانشجویان مسلمانان و رقبای سیاسی‌شان در دانشگاه پدیدار شد، به تدریج در بستر زمان پیش رفت و ساختار مدیریت دانشگاه‌ها را تغییر داد و سرانجام با ایجاد نهادی رسمی، ابتدا به نام ستاد انقلاب فرهنگی و سپس با عنوان شورای عالی انقلاب فرهنگی بر فراز وزارت علوم،^۱ تبدیل به جریانی دائم برای کنترل زیست آکادمیک در ایران پس از انقلاب شد. اما مهم‌ترین وجه معرفتی انقلاب فرهنگی، اعتبارزدایی از علوم انسانی و اجتماعی^۲ بود که در عمل به پیامدهایی نامنتظر مثل گسترش این علوم در حوزه عمومی انجامید.

این مقاله به دنبال بازمفهمی شرایط امکان انقلاب فرهنگی و تأثیرات آن بر علوم انسانی دانشگاهی است. رویداد انقلاب فرهنگی در شرایط تزلزل ساختاری جامعه پس از انقلاب پدیدار شد ولی در طول زمان بسط و استمرار یافت و پیامدهایی به بار آورد که در چشم‌انداز کنشگران اولیه قرار نداشت؛ پدیده‌ای که رابرت مرتن^۳ آن را «پیامدهای پیش‌بینی‌نشده کنش‌های هدفمند اجتماعی»^۴ می‌نامد (Merton, 1936). یکی از این پیامدها طرح داعیه معرفتی کلانی به نام تولید علوم انسانی اسلامی بود که خود ریشه در خوانشی ایدئولوژیک از اسلام دارد. خواسته اصلی دانشجویان مسلمان بومی کردن علوم انسانی، یعنی مناسب‌سازی این دانش‌های داری منشأ غربی با مقتضیات جامعه ایران بود. این خواسته در فضای ایدئولوژیک جامعه پس از انقلاب ابتدا به اسلامی کردن علوم انسانی موجود از طریق حذف مطالب ضد اسلامی و افزودن آموزه‌های اسلامی

۱. متصدی آموزش عالی در ایران در آغاز وزارت معارف (تأسیس ۱۲۸۹) و سپس وزارت فرهنگ (تأسیس ۱۳۱۷) بود که با گسترش دانشگاه‌ها وزارتخانه مستقلی با عنوان وزارت علوم و آموزش عالی برای آن تأسیس شد (۱۳۴۶ ش). پس از پیروزی انقلاب اسلامی ساختار و شرح وظایف این وزارتخانه دگرگون شد و نام آن به وزارت فرهنگ و آموزش عالی (۱۳۵۷ ش) و سپس به وزارت علوم، تحقیقات و فناوری (۱۳۷۹ ش) تغییر یافت. کاربرد عنوان کلی وزارت علوم در این نوشتار برای رعایت اختصار در کلام است.

۲. منظور از علوم انسانی یا علوم اجتماعی در این مقاله، اشاره به مهم‌ترین دانش‌رشته‌های این علوم یعنی جامعه‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی، روانشناسی و حقوق است که موضوع پروژه اسلامی‌کردن علوم انسانی هم بوده‌اند. کاربرد عنوان کلی علوم انسانی یا علوم اجتماعی به جهت رعایت اختصار است.

3. Robert Merton

4. Unanticipated Consequences of Purposive Social Action

تعبیر شد و سپس به ایده تولید علوم انسانی اسلامی به عنوان بدیل و جایگزین علوم انسانی دانشگاهی رسید. طرح این مباحث ورود روحانیون به میدان علوم انسانی دانشگاهی را تسهیل کرد؛ ورودی که با عنصری از جنس قدرت و ایدئولوژی همراه بود و بازی علم در دانشگاه را تغییر داد. اکنون و پس از گذشت چهار دهه از رویداد انقلاب فرهنگی، پروژه علوم انسانی اسلامی، بی آن که دانشی بدیل به آکادمی عرضه کرده باشد، کماکان بازتعریف و تکرار شده و علوم انسانی دانشگاهی را به چالش می کشد. گویی حریفی پرآوازه ولی ناپیدا به نام علوم انسانی اسلامی به هموردی با علوم انسانی برخاسته باشد. وجود عنصری از جنس قدرت و ایدئولوژی در این رویارویی نه تنها در محافظه کاری دانشگاهیان و تضعیف موقعیت علوم انسانی مؤثر بوده بلکه پیامدهایی ناخواسته مثل قرار گرفتن روحانیون در برابر دانشگاهیان و گسترش علوم انسانی در حوزه عمومی هم در پی داشته است.

این مقاله بر اساس تجربه زیسته نویسنده^۱ و مصاحبه با تعدادی از کوشندگان این رویداد و نیز بررسی منابع مکتوب مرتبط با انقلاب فرهنگی و علوم انسانی اسلامی سامان یافته است.

پیشینه پژوهش

بیشتر پژوهش های انجام شده در باره انقلاب فرهنگی بر ابعاد سیاسی این رویداد، خصوصاً حذف مخالفان از دانشگاه و برقراری نظام گزینش عقیدتی و سیاسی برای دانشگاهیان تأکید کرده و کمتر به تأثیر آن بر علوم انسانی دانشگاهی پرداخته اند.

علی محمد حاضری با توصیف وضعیت سیاسی فرهنگی دانشگاه ها و طیف بندی نیروهای سیاسی در آن به بررسی زمینه های بروز انقلاب فرهنگی پرداخته و عملکرد ستاد و شورای عالی انقلاب فرهنگی را مورد ارزیابی انتقادی قرار داده است (حاضری، ۱۳۷۹). محمد شرفزاده بر در دو انگیزه اصلی کنشگران انقلاب فرهنگی را تعدیل وضعیت سیاسی و اصلاحات آموزشی می داند و اشارات کوتاهی هم به انواع مواجهات با علوم انسانی دارد (شرفزاده، ۱۳۸۳: ۲۲۰-۲۲۲ و ۲۷۷-۲۷۱). ناهید روشن نهاد به توصیف سیر حوادث منتهی به انقلاب فرهنگی و گزارش عملکرد ستاد و شورای عالی انقلاب فرهنگی اکتفا کرده است (روشن نهاد، ۱۳۸۲). از نظر شهرزاد مجاب

۱. نویسنده اول مقاله در فاصله سال های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۹ دانشجوی دوره کارشناسی و کارشناسی ارشد جامعه شناسی در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران بوده و تحصیل در هر دو دوره پیش و پس از انقلاب فرهنگی را تجربه کرده است.

انقلاب فرهنگی حرکتی سیاسی برای حذف مخالفان از دانشگاه و تثبیت سیطره دولت بر آکادمی بوده ((Mojab, 2004) ولی به هدف خود یعنی اسلامی کردن دانشگاه نرسیده است (Mojab, 1991: 224-225). رضا رضوی نیز انقلاب فرهنگی و اسلامی کردن دانشگاه را بهانه‌ای برای تصفیه مخالفان سیاسی از دانشگاه می‌داند ((Razavi, 2009). صادق زیباکلام ضمن خودانتقادی از عملکرد شخصی‌اش در جریان انقلاب فرهنگی، این حرکت را مجموعاً ناموفق ارزیابی کرده و از تأثیرات منفی آن بر استقلال دانشگاه و علوم انسانی سخن گفته است (زیباکلام، ۱۳۸۰: ۱۱۲-۱۰۶). محمدرضا تاجیک و امین‌علی محمدی با رویکردی آلتوسری انقلاب فرهنگی را تلاشی برای مُنقاد کردن دانشگاه و تولید سوژه‌های مطیع از طریق تغییر ساختار دانشگاه و تغییر محتوای متون آموزشی دانسته‌اند که به علت عدم توفیق، موجب انفعال نهاد دانشگاه و پدید آمدن سوژه‌هایی سرگردان میان دانش و ایدئولوژی شده است (تاجیک و علی‌محمدی، ۱۳۹۵). سعید گلکار هم در رساله دکتری خود با عنوان «بررسی رابطه دولت و دانشگاه در ایران پس از انقلاب، ۱۳۵۷-۱۳۸۴» (۱۳۸۷)، رویداد انقلاب فرهنگی و پیامدهای بعدی آن را با رویکردی آلتوسری و از منظر تلاش‌های معطوف به تبدیل دانشگاه به دستگاه ایدئولوژیک دولت در سال‌های پس از انقلاب بررسی و مورد ارزیابی انتقادی قرار داده است. گلکار در مقاله‌ای دیگر به بازتعریف انقلاب فرهنگی ذیل طرح کلان مهندسی فرهنگی جامعه پس از انقلاب پرداخته و این رخداد را نخستین فاز از پروژه اسلامی کردن دانشگاه‌ها دانسته است. از نظر او فاز دوم پروژه اسلامی کردن دانشگاه‌ها در دوران ریاست جمهوری اکبر هاشمی رفسنجانی و سیدمحمد خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۶۸) و فاز سوم آن در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد (۱۳۹۲-۱۳۸۴) آغاز شده و هنوز ادامه دارد (گلکار ۲۰۲۱).

سردار فتوحی و نعمت‌الله فاضلی با رویکردی تبارشناختی به بررسی ریشه‌های تاریخی انقلاب فرهنگی پرداخته و به فرایند هم‌سو شدن گفتمان‌های مخالف رژیم شاه، اعم از اسلامی، مارکسیستی و پدیدارشناختی، حول موضوع علوم انسانی غربی اشاره کرده و می‌افزایند که انقلاب اسلامی موجب برهم خوردن این ائتلاف به نفع گفتمان اسلامی شد و سپس رویداد انقلاب فرهنگی موجبات حذف دو گفتمان دیگر را فراهم کرد (فتوحی و فاضلی، ۱۳۹۸). قاسم زائری و حاجیه محمدعلی‌زاده نیز با رویکردی فوکویی در چهار مقاله مجزا به بررسی ابعاد گفتمانی انقلاب فرهنگی پرداخته‌اند. این مقالات شامل بررسی صورت‌بندی گفتمان‌های مطروحه در این رویداد (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۵)، تباریابی گفتارهای مؤثر در آن (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۸) و نیز

تباریابی روندهای فرهنگی پیشانقلاب مؤثر در انقلاب فرهنگی (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۶) است که طرح ایده دانشگاه اسلامی در دوران شاه (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۳) یکی از مصادیق آن محسوب می‌شود. از نظر زائری و محمدعلی‌زاده بحث اصلاح نظام آموزشی دانشگاه در سال‌های پیش از انقلاب محصول تلاش‌های سه جریان سنت‌گرا، بومی‌گرای منتقد علم مدرن و اسلام‌گرای معتقد به پیوند علم و دین، بوده که در جریان انقلاب فرهنگی و با غلبه گفتمان اسلام‌گرا به بار می‌نشیند. صادق زیباکلام و مختار مظفرپور هم در بررسی زمینه‌های ظهور ایده علوم انسانی اسلامی، اشاراتی به فعالیت‌های روشنفکرانی مثل مهدی بازرگان و علی شریعتی و روحانیونی همچون مرتضی مطهری کرده‌اند (زیباکلام و مظفرپور، ۱۳۹۵).

اما محمد رضایی، عباس کاظمی و حامد طاهری کیا با تمرکز بر حوادث چهار روز مهم در ماجرای انقلاب فرهنگی (۳۰ فروردین تا ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹ ش) این رویداد را حرکتی با هدف تسخیر عرصه فرهنگ به عنوان مکمل تسخیر عرصه سیاست دانسته‌اند. حرکتی که مستلزم انقلاب‌زدایی از دانشگاه و حذف جریان چپ و نیز تبدیل دانشگاه به نهادی در خدمت انقلاب اسلامی و آرمان‌هایش بوده است (رضایی و دیگران، ۱۳۹۶). محمد رضایی، نفیسه حصارکی و محمدعلی خلیلی اردکانی هم ضمن بررسی شرایط امکان رخداد انقلاب فرهنگی، به بررسی نیروهای مؤثر در آن، در سه مرحله پیدایی، نهادینگی و بازگشایی دانشگاه‌ها پرداخته و این رخداد را ذیل پروبلماتیک فرهنگ در ایران پس از انقلاب و تلاش برای درانداختن نظم جدیدی برای اداره جامعه تبیین کرده‌اند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۸). هم‌چنین نفیسه حصارکی در رساله دکتری خود با عنوان «سیاست فرهنگ: پروژه اسلامی‌سازی علوم انسانی-اجتماعی در ایران معاصر» (۱۳۹۹)، به ارزیابی انتقادی پروژه اسلامی‌سازی علوم انسانی، نه صرفاً از بُعد معرفت-شناختی، بلکه از منظر سیاست فرهنگ دولت‌های پس از انقلاب پرداخته است.

همچنان که ذکر شد، مقاله حاضر در بررسی رخداد انقلاب فرهنگی، بر چگونگی پروبلماتیک‌شدن علوم انسانی و ظهور ایده علوم انسانی اسلامی و تأثیرات آن بر موقعیت علوم انسانی و اجتماعی دانشگاهی تمرکز دارد.

شرایط امکان رخداد

فهم رخداد انقلاب فرهنگی تنها در سایه بازفهمی تحولات دو سال اول پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ امکان‌پذیر است؛ سال‌هایی که ایران مصداق جامعه‌ای نسبتاً قوی و

دولتی ضعیف بود (نجف‌زاده، ۱۳۸۷). وقوع انقلاب و اقدامات پس از پیروزی، مثل انحلال برخی از نهادها و اعدام سران رژیم و پاکسازی دستگاه دولت، ساختارهای پیشین را متزلزل و بی‌اعتبار کرده بود و تأسیس و تثبیت ساختارهای جدید مثل قانون اساسی و مجلس و دولت، با کندی و دشواری در جریان بود. دقیقاً در همین بزنگاه‌های تزلزل ساختاری است که کنشگری سوژه‌ها تعیین‌کننده‌گی بیشتری یافته و عاملیت بر ساختار پیشی می‌گیرد. به‌رغم سقوط رژیم پیشین موتور انقلاب هنوز در جامعه روشن بود و ابهام در مورد وضعیت آینده کشور موجب تنازع نیروهای سیاسی با یکدیگر می‌شد. پس از پیروزی انقلاب گروه‌های سیاسی زیادی در جامعه اعلام موجودیت کرده^۱ و با انتشار کتاب و نشریه و برگزاری گردهمایی و سخنرانی به اشاعه دیدگاه و جلب هوادار مشغول بودند. حوزه عمومی شاهد بازنشر بسیاری از کتاب‌های سابقاً ممنوع و نیز آثار سیاسی و انقلابی معروف به «کتاب‌های جلدسفید» بود که غالباً با اسامی مستعار و توسط ناشران گمنام منتشر می‌شد (نجف‌زاده، ۱۳۹۷: ۲۹۵-۲۸۹). گروه‌های سیاسی چپ و ملی که در کوران انقلاب با پذیرفتن رهبری کاریمزاتیک امام خمینی با اسلام‌گرایان همراه شده بودند، اکنون با توجه به فرادستی اسلام‌گرایان نگران سهم و موقعیت خود در ساختار آتی کشور بودند. از سوی دیگر، اختلافات میان خود اسلام‌گرایان هم به تدریج نمایان می‌شد چون نقش وحدت‌بخش ایدئولوژی اسلامی در دوران مبارزه کم‌رنگ شده و نزاع تفسیرها آغاز شده بود (Moaddel, 1992: 366-367). سیاست به نحوی سیال و سامان‌نایافته زندگی روزمره را احاطه کرده بود (دلآوری، کاظمی و نازاریان، ۱۳۹۹: ۱۲۴) و رویدادهای پیش‌بینی‌نشده فرایند تعیین و تثبیت ساختارهای جدید را با دشواری روبرو می‌کرد. اما در این جامعه بی‌قرار دانشگاه چه وضعی داشت که رخدادی به نام انقلاب فرهنگی امکان وقوع یافت؟

دانشگاه در آن سال‌ها مینیاتوری از یک جامعه بیش‌ازحد سیاسی‌شده^۲ و میدانی کوچک برای تلاقی نیروهای سیاسی آن بود. در فضای سیاسی‌شده دانشگاه (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۱۲-۵۱۱) آموزش و پژوهش به حاشیه رفته بود تا حدی که حضور در کلاس و درس خواندن هم نوعی ضد ارزش تلقی می‌شد (مردیها، ۱۳۷۹: ۴۷). خیابان تبدیل به عنصر تعیین‌کننده سیاست شده و امتدادش تا دانشگاه رسیده بود. حضور مردم در دانشگاه‌ها پدیده‌ای عادی بود و مدیریت

۱. در فاصله سه هفته پس از پیروزی انقلاب ۴۳ حزب و جمعیت سیاسی اعلام موجودیت کردند که این رقم در ماه‌های بعد به ۲۰۰ رسید (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۰۹).

دانشگاه ناتوان از کنترل دخالت غیردانشگاهیان در مسائل دانشگاه بود (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۰۸). فضای دانشگاه صحنه جدال هر روزه دانشجویان بر سر مسائل جامعه بود. در یکسوی این مجادلات حامیان انقلاب (اعضای انجمن‌های اسلامی) قرار داشتند که به پشتوانه حمایت حکومت و مردم، نقشی فرادست در دانشگاه پیدا کرده و در بسیاری از امور حتی تا حد برکناری رئیس دانشگاه دخالت داشتند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۳۸ و الوندی، ۱۳۹۸: ۱۸۸). در سوی دیگر، نیروهای چپ بودند (شامل چپ اسلامی مثل طرفداران مجاهدین خلق و چپ مارکسیستی مثل هواداران فداییان خلق)، که در غیاب دانشجویان مسلمان درگیر در نهادهای انقلابی، صدایی بلندتر پیدا کرده (حاضری، ۱۳۷۹: ۹۱-۸۶) و از مواضع گروه‌های سیاسی متبوع‌شان در مورد موضوعات حساسی مثل جدایی‌طلبی در کردستان و ترکمن‌صحرا و خوزستان حمایت می‌کردند. اما روند تحولات سیاسی کشور، به‌ویژه پس از تسخیر سفارت امریکا، به نفع اسلام‌گرایان و تحدید مخالفان پیش می‌رفت. در چنین بزنگاهی بود که گروهی از دانشجویان مسلمان دانشگاه‌های تهران تصمیم گرفتند با اقدامی ضربتی کار را یکسره کرده و مخالفان را از دانشگاه اخراج کنند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۸: ۱۲۶). اما پرسش این است که چرا در آن روزها تعطیل کردن دانشگاه کاری غیرعادی تلقی نشد؟

در جامعه انقلاب‌زده آن روز دولت و دستگاه بروکراسی فاقد اقتدار لازم بود و امور کشور بیشتر بر اساس نظرات رهبر انقلاب پیش می‌رفت تا اجرای قوانین موضوعه. تصور و انتظار مردم از انقلاب هم دگرگون کردن همه‌چیز بود، آن‌هم به شیوه‌ای ضربتی و فوری، یعنی از طریق «اقدام قاطع انقلابی». این خواست عمومی به‌روشنی در شعارهای پُربسامد مختوم به «باید گردد» بازتاب می‌یافت؛ شعارهایی با مضمون «حذف» چیزی یا کسی. در چنین فضایی تعطیل کردن دانشگاه و اخراج مخالفان از آن کاری غیرطبیعی نبود. اما این اقدام بی‌پشتوانه فکری هم نبود، چون فرایند اعتبارزدایی از دانشگاه از پیش از انقلاب آغاز شده بود.

گفتمان روشنفکری ایرانی در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی، تحت تأثیر گفتمان‌های ضداستعماری و ضدتجدد در غرب، مخالف مدرنیزاسیون آمرانه و شتاب‌زده رژیم پهلوی و مروج بازگشت به میراث و سنن بومی بود. در این گفتمان مفاهیمی مثل غرب‌ستیزی (احمد فردید)، بومی‌گرایی (احسان نراقی)، بازگشت به سنت (جلال آل احمد) و بازگشت به خویش (علی شریعتی) محبوب و پُرتکرار بود (بروجدی، ۱۳۸۷ و هاشمی، ۱۳۹۷). اکثر روشنفکران رژیم شاه را رژیمی غرب‌گرا و بی‌اعتنا به فرهنگ بومی دانسته و بسیاری از اقدامات نوسازانه رژیم حتی

گسترش آموزش عالی را با انگ تقلید از غرب نقد می‌کردند. بحث‌هایی هم در حوزه عمومی در مورد ضرورت تحول دانشگاه و بومی‌سازی آموزش‌های دانشگاهی جریان داشت، تا جایی که به انقلاب فرهنگی چین (۱۹۶۶ م/ ۱۳۴۵ ش) هم با دیدی مثبت نگریسته می‌شد.^۱ در بحث از دانشگاه مطلوب، سید حسین نصر به عنوان نماینده تفکر سنت‌گرای اسلامی و منتقد علم مدرن، ایده علم اسلامی و دانشگاه اسلامی را هم مطرح کرد (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۶: ۲۱-۱۹). اما چرخش مهمی که در کوران انقلاب با هژمون شدن اندیشه‌های اسلام‌گرایانه امثال علی شریعتی رخ داد، این بود که مفهوم «بازگشت به خویش» به «بازگشت به اسلام» ترجمه شد، بی‌آن‌که روشن باشد این بازگشت به چه معناست و معطوف به کدام خوانش از اسلام است. ابهامات ناگشوده‌ای که بعدها منشأ اختلاف‌نظرهای فراوان شد.

بدین ترتیب بود که پس از پیروزی انقلاب ایده اصلاح دانشگاه در حوزه عمومی بازتولید شد. نزاعی هم بین اسلام‌گرایان با چپ‌گرایان مسلمان و مارکسیست درگرفت بر سر این‌که دانشگاه چه هدفی باید داشته باشد (کارکرد نهادی)، چه کسانی در آن باشند (سوزده‌های مطلوب) و در آنچه چیزهایی آموخته شود (گفتارهای مطلوب). اسلام‌گرایان خواستار دانشگاهی مستقل از ابرقدرت‌های شرق و غرب و در خدمت انقلاب و اسلام بودند و چپ‌گرایان خواهان دانشگاهی در خدمت مبارزه با امپریالیسم و سرمایه‌داری. در مجادلات گفتمانی این دو گروه، مکرراً از استعاره «سنگر» برای توصیف دانشگاه استفاده می‌شد (دانشگاه به عنوان سنگر آزادی، سنگر انقلاب، سنگر مبارزه، سنگر اسلام، ...)^۲؛ استعاره‌ای که به‌روشنی فضای انقلاب‌زده جامعه و رواج ادبیات مبارزه در آن را نشان می‌دهد. البته همه گروه‌ها در مورد سازگار کردن محتوای آموزش‌های دانشگاهی با نیازهای جامعه انقلابی اتفاق‌نظر داشتند، گرچه که می‌دانستند تحقق این امر در رشته‌های تجربی و فنی چندان دشوار نیست و این رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی‌اند که نیازمند تدابیری ویژه هستند. از همین لحظه‌هاست که فرایند مسئله‌مندشدن^۳ علوم انسانی در ایران پس‌انقلاب آغاز شد.

۱. برای مثال علی‌اصغر حاج‌سیدجوادی در سال ۱۳۴۵ مقاله‌ای در مجله نگین در مورد انقلاب فرهنگی چین و نیاز ایران به انقلابی مشابه منتشر کرد (نبوی، ۱۳۹۷: ۱۶۰) و مهدی‌خان بابا تهرانی عضو حزب توده هم برای بررسی این رویداد از اروپا عازم چین شد (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۷۰).
۲. پس از تسخیر سفارت آمریکا و نامیده شدنش به لانه جاسوسی، اسلام‌گرایان در اعتراض به حضور مخالفان در دانشگاه، از استعاره «لانه» هم استفاده کرده و دانشگاه را لانه توطئه، لانه فساد و لانه شیطان نامیدند (رضایی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۷۹، ۱۸۵، ۱۹۰ و ۱۹۵).

سال تحصیلی ۵۹-۱۳۵۸ در مهر ۱۳۵۸ با پیام رهبر انقلاب و با حضور حدود ۱۸۰ هزار دانشجو در ۲۶ دانشگاه، ۵۰ دانشسرا و ۱۶۸ مؤسسه آموزشی آغاز شد (رمضانی و حماني، ۱۳۹۳: ۸) درحالی‌که فضای سیاسی کشور هنوز دچار قبض و بسط بود^۱ و مجادلات سیاسی جامعه در دانشگاه بازتاب می‌یافت (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۲۹-۵۲۷). بحث در حوزه عمومی در باره دانشگاه مطلوب ادامه داشت^۲ و تعبیر انقلاب فرهنگی هم، بی‌آن‌که معنایش روشن باشد، گهگاه مطرح می‌شد (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۳۰-۵۲۹). دانشجویان مسلمان که خواستار حذف مخالفان از دانشگاه بودند، اقدامات کمیته‌های پاکسازی دانشگاه‌ها را که از ابتدای همین سال تحصیلی آغاز به کار کرده بود (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۷۳)، کافی ندانسته و بر اخراج سریع‌تر و گسترده‌تر مخالفان از محیط دانشگاه تأکید داشتند (تاج‌الدین، ۱۳۹۳: ۳۸-۳۷). آن‌ها نگاهی هم به انقلاب فرهنگی چین داشتند (آقاجری، ۱۳۹۴: ۶۶) و به دنبال تغییر آموزش‌هایی دانشگاهی در جهت منافع جامعه بودند.^۳ سوژه‌گی دانشجویان مسلمان بی‌اعتنا به ساختارهای رسمی سبب شد رأساً گام‌هایی در جهت تغییر محتوای آموزشی دانشگاه بردارند، مثل تشکیل کلاس‌های فوق‌برنامه در باره موضوعات اسلامی با تدریس صاحب‌نظران مسلمان^۴ و حتی تشکیل دانشکده‌ای مستقل درون دانشگاه ملی (دانشگاه شهید بهشتی کنونی) (صداقت، ۱۳۹۵: ۲۱۲-۲۱۰؛ خلیلی-خو، ۱۳۹۴: ۶۹-۶۸ و سینایی، ۱۳۹۴: ۶۹).

در این میانه تسخیر سفارت امریکا توسط دانشجویان مسلمان در ۱۳ آبان ۱۳۵۸ موازنه قوای سیاسی را به نفع اسلام‌گرایان تغییر داد. این رویداد که رهبری آن را انقلاب دوم نامید، انرژی تازه‌ای به دانشجویان مسلمان داده و الگوی روشنی را هم در اختیارشان نهاد: «تسخیر دانشگاه». ایده تسخیر دانشگاه تا مدتی موضوع بحث داخلی دانشجویان بود تا این‌که پیام نوروزی امام خمینی برای سال ۱۳۵۹ منتشر شد. در بخشی از این پیام آمده بود «باید انقلابی اساسی در

۱. برای مثال تا شهریور ۱۳۵۸ ش مجموعاً ۴۱ عنوان نشریه توقیف شد (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۱۶).

۲. مثل برگزاری کنفرانس دانشگاه اسلامی با محوریت منیرالدین حسینی الهاشمی در اسفند ۱۳۵۷ در شیراز (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۷۲) و ترجمه کتاب شارل بتلهایم در مورد انقلاب فرهنگی چین در سال ۱۳۵۸ (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۶: ۳۸-۳۷).

۳. مقامات چینی بعدها به هیئت پارلمانی ایران هشدار دادند که انقلاب فرهنگی‌تان را متوقف کرده و اشتباه ما را تکرار نکنید، چون انقلاب فرهنگی رشد علمی و صنعتی چین را پنجاه سال عقب انداخت (یزدی، ۱۳۹۴: ۱۳).

۴. همانند تشکیل کلاس‌های فوق‌برنامه در دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران با تدریس ابوالحسن بنی‌صدر، کمال خرازی، علی صادقی تهرانی، محمدتقی جعفری و عبدالکریم سروش.

تمام دانشگاه‌های سراسر ایران به وجود آید تا اساتیدی که در ارتباط با شرق و یا غرب‌اند تصفیه گردند و دانشگاه محیط سالمی شود برای تدریس علوم عالی اسلامی» (صحیفه امام، ج ۱۲: ۲۰۷). دانشجویان مسلمان این جمله را به منزله صدور رمز عملیات تلقی کرده و رأساً دست‌به‌کار اخراج گروه‌های سیاسی از دانشگاه‌ها شدند. از نیمه فروردین تا اوایل اردیبهشت ۱۳۵۹ موجی از درگیری و تشنج دانشگاه‌ها را فراگرفت و تعدادی کشته و مجروح هم برجای نهاد. ^۱ سرانجام با مداخله شورای انقلاب و دستور برچیده شدن دفاتر گروه‌های سیاسی مخالف از دانشگاه‌ها، اوضاع آرام شد و مقرر گردید که پس از برگزاری زود هنگام امتحانات پایان‌ترم، دانشگاه‌ها از ۱۵ خرداد ۱۳۵۸ موقتاً تعطیل شوند تا تدبیری اساسی برایشان اندیشیده شود. خواسته‌های دانشجویان مسلمان مورد تأیید مقامات کشور قرار گرفت (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۳۳-۵۳۴)، ولی صدای مخالفانی که اصلاح فرهنگ را از مسیر خشونت ناممکن دانسته و اصلاح دانشگاه را مستلزم تعطیلی آن نمی‌دانستند، ناشنیده ماند (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۳۲-۵۳۱ و ۵۳۵-۵۳۴). هشت روز پس از تعطیلی دانشگاه‌ها امام خمینی طی حکمی (۲۳ خرداد ۱۳۵۹) با اعلام تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی، برنامه‌ریزی برای آینده دانشگاه‌ها را به عهده این ستاد نهاد تا خواسته‌های دانشجویان از مسیر قانون تحقق یابد. جریان انقلاب فرهنگی از این لحظه به تدریج از بستر دانشجویی فاصله گرفته و در اختیار بروکرات‌ها و سپس روحانیون قرار گرفت.

نهادینگی و سیطره

تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی نخستین گام در تبدیل حرکتی دانشجویی به نهادی حکومتی بود. این‌که چرا حل مشکل دانشگاه بر عهده دستگاه ذی‌ربط دولتی یعنی وزارت علوم نهاده نشد و نهاد جدیدی تأسیس شد، ریشه در همان بی‌اعتمادی عمومی به دستگاه بروکراسی بازمانده از رژیم قبل داشت. تصور عمومی این بود که به جای اصلاح زمان‌بَر امور از طریق سیستم اداری موجود، از طریق تأسیس نهادهای جدید انقلابی وعده‌های انقلاب سریع‌تر تحقق خواهد یافت. همین رویکرد منشأ بروز حاکمیت دوگانه در کشور شد. ^۲

۱. برای تفصیل رویدادهای این دوره نک: شرف‌زاده، ۱۳۸۳: ۲۱۶-۱۶۵؛ فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۳۵-۵۳۴؛ رضایی و دیگران، ۱۳۹۶؛ رضایی و دیگران ۱۳۹۸ و اندیشه پویا، ۱۳۹۴، ش ۲۵: ۶۴-۷۶.

۲. موضوع حاکمیت دوگانه از مسئولیت هم‌زمان شورای انقلاب و دولت موقت در اداره کشور پس از پیروزی انقلاب آغاز شد و با تأسیس نهادهای موازی نظامی، انتظامی، عمرانی و رفاهی در کنار دستگاه‌های ذی‌ربط حکومتی (مثل سپاه، کمیته، جهاد سازندگی، کمیته امداد، ...) تثبیت شد.

ستاد انقلاب فرهنگی متشکل از هفت چهره سیاسی و فرهنگی و دانشگاهی ناهمفکر بود^۱ که در آغاز برای خودشان هم روشن نبود که انقلاب فرهنگی دقیقاً به چه معناست و وظایف مشخص این ستاد چیست (سروش، ۱۳۷۹: ۳۳۶-۳۳۵، شرفزاده، ۱۳۸۳: ۲۵۱-۲۴۵ و Moaddel, 1992: 369). به علاوه که جایگاه قانونی ستاد و مناسباتش با دولت و وزارت علوم هم مبهم بود. در واقع، ابهام همزاد انقلاب فرهنگی بود، همزادی که رهاپیش نکرد و هنوز با اوست.

وظیفه اصلی ستاد اصلاح دانشگاه بود، اما در فضایی که تحت تأثیر رویکرد ایدئولوژیک و حداکثری به اسلام،^۲ هدف از انقلاب، «اسلامی کردن» جامعه و فرهنگ و اقتصاد و سیاست معرفی می‌شد؛ «اصلاح دانشگاه» نیز به «اسلامی کردن دانشگاه» ترجمه شد. ستاد باید تعیین می‌کرد که دانشگاه جای چه کسانی است (سوژه‌های مطلوب) و در آنچه چیزهایی باید آموخته شود (گفتارهای مطلوب). در آن دوران «تعهد» مقدم بر «تخصص» شمرده می‌شد (فرستخواه، ۱۳۸۸: ۵۱۴-۵۱۳ و رضایی و دیگران، ۱۳۹۶: ۱۸۷)، در نتیجه سوژه مطلوب دانشگاه کسی معرفی شد که جدای از شایستگی علمی واجد صلاحیت اعتقادی و سیاسی هم باشد. بر همین اساس، کمیته‌های جدیدی برای پاکسازی تشکیل شد و با بررسی سوابق استادان دانشگاه تعدادی را اخراج و برخی را بازنشسته کردند. بعضی از استادان هم مهاجرت به خارج را برگزیدند که شروع جنگ ایران و عراق (شهریور ۱۳۵۹) بر تعدادشان افزود. گزینش مجدد سیاسی و عقیدتی دانشجویان هم آغاز شد و عده‌ای از دانشجویان نیز از ادامه تحصیل محروم شدند.^۳ بدین ترتیب، «سیاست طرد»^۴ یا پاکسازی افراد از دستگاه دولت، دانشگاه را هم در بر گرفت (Malekzadeh, 2016: 117). با حذف استادان موضوع تأمین استادان جایگزین مطرح شد و یکبار دیگر سوژه‌گی کنشگران ساختارهای رسمی را به تبعیت واداشت و ستاد انقلاب فرهنگی با طرح پیشنهادی گروهی از دانشجویان مسلمان برای تأسیس مرکز تربیت استاد موافقت کرد (آزاد ارمکی، ۱۳۹۳: ۴۰-۳۹). بدین ترتیب

۱. عبدالکریم سروش، علی شریعتمداری، حسن حبیبی، جلال‌الدین فارسی، شمس آل احمد، محمدجواد باهنر و محمد مهدی ربانی املشی.

۲. رویکرد حداکثری به اسلام ریشه در رقابت مسلمانان با مارکسیت‌ها در دوران مبارزه دارد و تلاش آن‌ها برای اثبات این‌که اسلام دارای برنامه‌های جامع و کامل برای همه مسائل بشری است. نک سروش، ۱۳۷۸: ۱۱۲-۸۳.

۳. به‌رغم آمارهای متفاوت، تخمین زده می‌شود که از میان نزدیک به ۱۸۰ هزار دانشجو حدود ۱۴۰۰۰ نفر (۸٪) و از بین حدود ۱۲۰۰۰ مدرس دانشگاه نزدیک به ۷۰۰ نفر (۶٪) مشمول پاکسازی واقع شدند (سروش، ۱۳۷۹: ۳۳۹، فرستخواه، ۱۳۸۸: ۵۳۷ و ونودی، ۱۳۹۸: ۲۵۹).

مدرسه تربیت مدرس در اسفند ۱۳۶۰ تأسیس شد و از مهر ۱۳۶۱ اقدام به پذیرش دانشجو برای دوره ویژه فوق لیسانس کرد تا دانش‌آموختگانش جایگزین استادان محذوف شوند. اما فرایند تعیین گفتارهای مطلوب برای دانشگاه، به شرحی که خواهد آمد، هیچ‌گاه به پایان نرسید و از دستور کار خارج نشد، چون پای علوم انسانی غربی در میان بود.

تعطیلی دانشگاه مشکلات زیادی در پی داشت، در نتیجه پس از گذشت سه سال دانشگاه‌ها از مهر ۱۳۶۲ بازگشایی شدند (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۵: ۲۰-۱۷) و قرار شد فرایند اسلامی-کردن حین فعالیتشان ادامه یابد. ستاد انقلاب فرهنگی کماکان به کار خود ادامه داد و یک‌سال بعد با حکم امام خمینی (۱۹ آذر ۱۳۶۳) به نهادی دائمی به نام شورای عالی انقلاب فرهنگی ارتقاء یافت. در سال‌های بعد اعضای این شورا افزایش یافت و شرح وظایفش گسترده‌تر شد. شورای عالی انقلاب فرهنگی موقعیت حقوقی ویژه‌ای در ساختار قدرت دارد: اعضای شورا (اکنون ۲۴ عضو حقوقی و ۲۰ عضو حقیقی) منصوب رهبرند ولی ریاست شورا با رئیس‌جمهور است؛ از سوی دیگر وزیر علوم تنها یکی از اعضای حقوقی این شورا است و وزارت علوم موظف به اجرای مصوبات آن است.^۱ در واقع، شورای عالی انقلاب فرهنگی نهادی فرادست و حاکم و ناظر بر وزارت علوم و دانشگاه‌هاست. بدین ترتیب، مشکل حاکمیت دوگانه به عرصه آکادمی هم تسری یافت و بلکه در مواردی آموزش عالی را به موضوع رقابت‌های سیاسی جناح‌های قدرت تبدیل کرد (مناشری، ۱۳۹۷: ۴۴۵). اکنون باید دید که دشواره^۲ علوم انسانی چرا و چگونه در فرایند انقلاب فرهنگی پدیدار شده و تبدیل به مهم‌ترین وظیفه ستاد و شورای عالی انقلاب فرهنگی شده است.

دشواره علوم انسانی

توجه انقلاب فرهنگی از ابتدا متمرکز بر علوم انسانی بوده و از میان ۱۷۹ رشته دانشگاهی آن زمان (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۸۹) رشته‌هایی مثل جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، اقتصاد، علوم سیاسی و حقوق بیشترین حساسیت‌ها را برمی‌انگیخت. فضای سنگینی در حوزه عمومی علیه

۱. روشن است که در قانون اساسی اول (تصویب ۱۳۵۸) نامی از ستاد انقلاب فرهنگی (تأسیس ۱۳۵۹) نبود، اما عجیب آن است که در قانون اساسی فعلی (تصویب ۱۳۶۸) هم اشاره‌ای به شورای عالی انقلاب فرهنگی (تأسیس ۱۳۶۳) نشده است. در مورد ابهام مربوط به قانونیت تصمیمات شورا، امام خمینی در پاسخ به استفسار رئیس شورای عالی انقلاب فرهنگی (۶ اسفند ۱۳۶۳) مصوبات آن را لازم‌الاجرا دانست (صحیفه امام، ج ۱۹: ۱۷۱) که ظاهراً همین رأی هنوز مبنای عمل است.

علوم انسانی وجود داشت و از این علوم با اوصافی مثل غربی، سکولار و مادی یاد می‌شد و حتی زمزمه حذفشان از دانشگاه هم به گوش می‌رسید. تأمین خواسته‌هایی مثل بومی کردن یا اسلامی کردن علوم انسانی موجود یا جایگزینی‌شان با علوم انسانی اسلامی (فراستخواه، ۱۳۸۸: ۵۹۰-۵۸۳) کار ستاد انقلاب فرهنگی را در زمینه «برنامه‌ریزی علوم انسانی» دشوار کرده بود. انتظار می‌رفت که ستاد دست به «خلق علوم انسانی جدید» بزند (سروش، ۱۳۶۰: ۵۸). ستاد با تشکیل کمیته علوم انسانی به ریاست غلامعباس توسلی جامعه‌شناس، کار بازنگری رشته‌های علوم انسانی و تعیین عناوین درسی آن‌ها را آغاز کرد (تاج‌الدین، ۱۳۹۳: ۴۲-۳۸) تا علوم انسانی را از وضعیت بحرانی برهاند (تاج‌الدین، ۱۳۹۳: ۴۱). موضوع تهیه منابع جدید درسی هم با کمک تعدادی از استادان دانشگاه، ابتدا در کمیته تألیف و ترجمه ستاد و سپس در مرکز نشر دانشگاهی (تأسیس ۱۳۵۹) آغاز شد. به موازات حذف تدریجی جریان‌های چپ از صحنه سیاسی کشور، گفتارهای چپ هم از برنامه درسی دانشگاه حذف شدند.

باین‌همه، «بومی‌سازی» علوم انسانی هنوز در دستور بود، خصوصاً که در آن فضا «بومی‌سازی» هم به «اسلامی‌سازی» ترجمه شده و بر ابهامات پیشین افزوده بود. ستاد پس از بررسی‌هایی در این زمینه، به توصیه امام خمینی^۱ (سروش، ۱۳۷۹: ۳۴۱) این وظیفه را به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم ارجاع داد و آن‌ها هم مسئولیت پروژه اسلامی‌سازی علوم انسانی را به محمدتقی مصباح یزدی واگذار کردند. این لحظه بسیار مهمی در تاریخ علوم انسانی در ایران پس‌انقلاب است، چون آغازگاه ورود رسمی روحانیت به بازی علوم انسانی دانشگاهی است. تصمیم در مورد علوم انسانی به روحانیونی واگذار شد که غالباً فاقد تحصیلات آکادمیک در این زمینه و حتی فاقد تجربه زیسته دانشگاهی بودند. در واقع، آشنایی روحانیت با علوم انسانی جدید منحصر به انتشار مکتوباتی عمومی در مورد اقتصاد اسلامی، حکومت اسلامی و روان‌شناسی اسلامی برای مخاطبان عام بود؛ متونی بیشتر سلیبی و متمرکز بر نقد مکتب‌های رقیب و کمتر ایجابی. روحانیت در معرض آزمونی تاریخی قرار گرفت چون می‌بایست توان خود را در زمینه تهیه متون تخصصی علوم انسانی دانشگاهی به اثبات برساند. از این منظر، پروژه اسلامی‌سازی علوم انسانی جدای از سویه‌های معرفتی، چالشی هویتی و سیاسی هم برای روحانیت ایجاد کرد و لاجرم پای ایدئولوژی و قدرت هم به بازی علوم انسانی باز شد. حال باید دید که روحانیت با چه نگاهی به دانشگاه و علوم انسانی وارد این بازی شد؟

۱. امام خمینی اسلامی شدن دانشگاه را در گروی ارتباط فیضیه و دانشگاه می‌دانست (صحیفه امام، ج ۱۴: ۴۲۹).

روحانیون غالباً نظر مثبتی به دانشگاه و دانشگاهیان نداشتند^۱ زیرا دانشگاه ایرانی نهادی جدید در برابر حوزه‌های علوم دینی بود که برخی از قلمروهای انحصاری روحانیت مثل آموزش و قضاوت را تصاحب کرده بود. حمایت حکومت پهلوی از دانشگاه، به علت نیاز دولت به دانش-آموختگان علوم جدید، رنگ سیاسی هم به این نگاه منفی داده بود. از سوی دیگر، روحانیت تحصیل در دانشگاه را موجب تضعیف باورهای اعتقادی و اخلاقی جوانان می‌دانست. برای نمونه، امام خمینی در فروردین ۱۳۴۰ از علی امینی نخست‌وزیر وقت می‌پرسد که «چه ارتباطی بین دانشگاه‌های کشور و بی‌اعتقاد شدن جوانان به مبانی دینی وجود دارد» که اکثر فارغ‌التحصیلان دانشگاه «به احکام اسلام و معتقدات مذهبی پایبندی و علاقه‌ی کافی نشان نمی‌دهند؟» (امینی، ۱۳۸۸: ۳۸۰-۳۷۹).

تقابل حوزه و دانشگاه جدای از جنبه هویتی، واجد سویه‌های معرفتی مرتبط با تعارض میان یافته‌های علوم جدید با آموزه‌های اسلامی هم بود که در چهره نزاع علم و دین ظاهر می‌شد. هرچه رفع ناهمسازی میان علوم طبیعی و علوم اسلامی آسان می‌نمود، آشتی علوم انسانی و علوم اسلامی ناممکن جلوه می‌کرد. در واقع، بیشتر روحانیون علوم انسانی را دشمن یا دست‌کم رقیب دین می‌پنداشتند چون داعیه شناخت انسان و شئون فردی و اجتماعی‌اش را داشت. از نظر آن‌ها شناخت کامل انسان را فقط از علوم متکی بر وحی باید طلب کرد نه از دانش‌های مبتنی بر مبانی مادی. چنین تصویری از جدال میان علوم انسانی با علوم اسلامی متضمن غفلت از یک نکته مهم بود و آن این‌که علوم اسلامی و علوم انسانی دو معرفت ناهم‌تراز و متعلق به دو نظام دانش متفاوت‌اند که در اولی فرایند شناخت از آسمان (وحی) شروع می‌شود و در دومی از زمین (تجربه)؛ در نتیجه، فرض رقابت یا خصومت میان آن‌ها از اساس منتفی است. البته در هر دو معرفت انسان موضوع بحث است ولی از دو منظر متفاوت، در علوم انسانی «انسان موجود» مورد توجه است و در علوم اسلامی «انسان موعود» (هاشمی، ۱۳۹۴: ۳۲۴-۳۱۳). به تعبیر دیگر، اشتراک لفظ «انسان» خطا انگیزی کرده است و گرنه علوم انسانی داعیه‌ای در باره انسان کامل یا آرمانی ندارد تا رقیب علوم اسلامی باشد. با وجود این، هنوز بیشتر روحانیون علوم انسانی را خصم یا رقیب دین می‌پندارند.^۲

۱. «اساتید [دانشگاه] از ملاها می‌ترسیدند، می‌گفتند این‌ها هیچ‌اند، این‌ها تهی‌مغزند، این‌ها هیچی نمی‌دانند؛ حوزه‌های ما هم از دانشگاهی‌ها می‌ترسیدند، می‌گفتند آن‌ها بی‌دین‌اند، همه‌شان» (صحیفه امام، ج ۱۶: ۵۰۱).

۲. اخیراً علی‌اکبر رشاد رئیس پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی علوم انسانی را رقیب اصلی دین خواند. نک:

بدبینی روحانیت به علوم انسانی علتی تاریخی هم داشت و آن ورود این علوم به ایران تحت لوای چپ بود. بسیاری از نویسندگان اولیه جریان چپ در ایران، آموزه‌های مارکسیستی در مورد پیدایش انسان، منشأ جامعه و تحول تاریخ را به عنوان مباحث علوم انسانی جدید معرفی کرده و دیدگاه‌های مخالف را با برجسب غیرعلمی و ایدئالیستی طرد می‌کردند.^۱ واکنش روحانیونی مثل محمدحسین طباطبایی و مرتضی مطهری به این جریان (صدرا، ۱۳۶۸) سبب شد که در ذهن روحانیت علوم انسانی به عنوان دانش‌هایی الحادی تصویر شود. این بدبینی بعدها تشدید شد، از جمله با انتشار کتاب *زمینه جامعه‌شناسی* در سال ۱۳۴۴ و تبدیل آن به پُرفروش‌ترین متن جامعه‌شناسی در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی. این کتاب ترجمه‌ای آزاد از یک کتاب انگلیسی بود به همراه افزوده‌های فراوان مترجم، امیرحسین آریان‌پور (۱۳۸۰-۱۳۰۴) استاد چپ‌گرای دانشگاه تهران. صبغه مارکسیستی مباحث این کتاب هم واکنش برخی از روحانیون را برانگیخت.^۲ در دهه‌های چهل و پنجاه شمسی گفتارهای علی شریعتی (۱۳۵۶-۱۳۱۲) دانش‌آموخته جامعه‌شناسی هم به این بدبینی روحانیون دامن زد. با آن‌که خوانش ایدئولوژیک و برداشت‌های مبارزه‌جویانه شریعتی از آموزه‌های اسلامی انرژی فراوانی به نسل جوان مسلمان در قبال مارکسیست‌های مدعی پیشگامی و یکه‌تازی در مبارزه با شاه می‌داد؛ بسیاری از روحانیون چنین قرائتی از اسلام را نسخه اسلامی‌شده‌ای از مارکسیسم می‌دانستند. حاصل آن‌که، در چشم روحانیت جامعه‌شناسی چیزی نبود جز «مارکسیسم در جامه مبدل»، شبیه همان تصویری که شاه از جامعه‌شناسی داشت و سوسیولوژی و سوسیالسم را یکی می‌پنداشت ((Bayatrizi, 2013:470).

در کوران انقلاب و در پی تأکید امام خمینی بر وحدت همه اقشار جامعه خصوصاً روحانیون و دانشگاهیان^۳ ذهنیت منفی روحانیت نسبت به دانشگاه و دانشگاهیان به حاشیه رفت و دانشگاه

تاریخ دسترسی ۲۹ مرداد ۱۳۹۹) (<https://www.mehrnews.com/news/3851892/>)

۱. مثل مقالات تقی ارانی و همفکرانش در دهه ۱۳۱۰ در مجله دنیا.

۲. ناصر مکارم شیرازی در اسفند ۱۳۵۳ مقاله‌ای در مجله مکتب اسلام با عنوان «انگیزه پیدایش مذهب» در نقد این کتاب منتشر کرد. نک: (تاریخ دسترسی ۱۷ آذر ۱۳۹۹)

<https://makarem.ir/main.aspx?typeinfo=7&lid=0&catid=98449&mid=419949>

مرتضی مطهری هم بحث‌هایی با آریان‌پور در دانشکده الهیات داشت. نک:

تاریخ دسترسی ۱۷ آذر ۱۳۹۹) (<https://motaahari.org/3527-2/>)

۳. امام خمینی در سخنرانی ۱۰ آبان ۱۳۵۶ در نجف از روحانیون و دانشگاهیان خواست که «دست برداری» به یکدیگر بدهند و نه روحانیون دانشگاهیان را «فاسق و فاجر» بخوانند و نه دانشگاهیان روحانیون را «مرتجع و قدیمی» بدانند (صحیفه امام، ج ۳: ۲۵۱).

تبدیل به یکی از پایگاه‌های اصلی انقلاب شد و «سنگر آزادی» نام گرفت. امام خمینی عامدانه وارد مباحث اختلافی مثل آراء شریعتی نمی‌شد تا ائتلاف این دو گروه مرجع اجتماعی پایدار بماند (سروش، ۱۳۸۴: ۲۶۲-۲۵۸)؛ شاید هنوز سخن جلال آل‌احمد را در خاطر داشت که در سال ۱۳۴۳ به دیدارش در قم آمد و کتاب غرب‌زدگی را به او هدیه داد و هنگام دست فشردن برای خداحافظی گفت «اگر ما همچنان دست‌به‌دست هم دهیم، حکومت را از پای درخواهیم آورد» (میرسپاسی، ۱۳۹۳: ۲۱۸-۲۱۷). اما با پیروزی انقلاب اختلافات قبلی رو آمد و در ماجرای انقلاب فرهنگی به بزنگاهی تاریخی رسید. البته در این مقطع هم از «وحدت حوزه و دانشگاه» سخن می‌رفت، ولی تغییر موازنه قدرت سبب شده بود که این وحدت بیشتر به معنای تبعیت دانشگاه از حوزه فهمیده شود و بعضاً از ولایت روحانیت بر دانشگاه هم سخن برود (آقاجری، ۱۳۹۴: ۶۷). در واقع، چنین فضایی بود که مصباح یزدی مسئولیت اسلامی‌سازی علوم انسانی را بر عهده گرفت و پا در مسیری گذاشت که داعیه‌های معرفتی روحانیت را به آزمون می‌نهاد.

از نظر مصباح یزدی لازمه اسلامی‌سازی علوم انسانی پیراستن مطالب غیردینی و افزودن آموزه‌های اسلامی بود (تهذیب علوم انسانی). به همین منظور «دفتر همکاری حوزه و دانشگاه» را تأسیس کرد (۱۳۶۱ ش) و به مدت یک‌سال نشست‌هایی را با حضور روحانیون و استادان رشته‌های جامعه‌شناسی، اقتصاد، روان‌شناسی، تاریخ، حقوق و علوم سیاسی برگزار کرد که محصول نهایی آن تدوین پنج کتاب مقدماتی با عناوینی مثل اقتصاد اسلامی و جامعه‌شناسی اسلامی بود.

از سوی دیگر، فضای سنگین علیه علوم انسانی در حوزه عمومی همچنان برقرار بود و کماکان برخی از روحانیون (سروش، ۱۳۸۴: ۲۸۳) و گروهی از دانشجویان مسلمان به نقد و نفی این علوم می‌پرداختند.^۱ عبدالکریم سروش عضو ستاد انقلاب فرهنگی شخصاً به دفاع از علوم انسانی در حوزه عمومی برخاست و سلسله مقالاتی را در باره علوم انسانی در سال ۱۳۶۱ در هفته‌نامه سروش (وابسته به صداوسیما جمهوری اسلامی) منتشر کرد^۲ و حتی نسبت به خطر تکرار

۱. برای نمونه می‌توان به برخی از مقالات مجله دانشگاه انقلاب در این دوره اشاره کرد، مثل «نقدی بر ماهیت رشته‌های علوم انسانی دانشگاه‌های غربی شاهنشاهی ایران» (شماره ۲ مرداد ۱۳۶۰) و «مبانی کفر در علوم انسانی و اجتماعی» (شماره‌های ۱۰ و ۱۱، فروردین و اردیبهشت ۱۳۶۱).

۲. صورت پیراسته این مقالات با عنوان «موضوع، روش، اعتبار، مسائل و مشکلات علوم انسانی و تفاوت آن‌ها با سایر شاخه‌های معرفت» در کتاب تفّرج صنّع بازنشر شده است (سروش، ۱۳۷۰: ۱۸۹-۵).

تجربه گالیله در ایران هشدار داد (سروش، ۱۳۷۰: ۱۹۶). دیدگاه سروش نه تنها مورد حمایت همه اعضای ستاد نبود، بلکه مقالاتی نیز در نقد او در نشریات ستاد منتشر شد.^۱

در زمان بازگشایی دانشگاه‌ها در مهر ۱۳۶۳ علاوه بر ادغام برخی از دانشگاه‌ها و تغییر نام تعدادی از آن‌ها (مناشری، ۱۳۹۷: ۴۴۹)، چند عنوان درس جدید در باره اسلام و انقلاب اسلامی نیز به دروس عمومی همه رشته‌های دانشگاهی اضافه شده بود^۲ که تدریس آن‌ها نیز غالباً بر عهده روحانیون غیردانشگاهی بود. این لحظه تاریخی نیز اهمیت زیادی دارد چون آغازگاه ورود رسمی روحانیون به جمع مدرسان دانشگاه است.^۳ با این حال، مسئله‌مندی علوم انسانی همچنان برقرار بود؛ سخن از حذف دیگر در میان نبود ولی تهذیب و غسل تعمید هم چاره کار دانسته نمی‌شد. خیلی زود روشن شد که با چند کتاب عمومی دفتر همکاری حوزه و دانشگاه^۴ و نیز افزودن چند عنوان جدید درسی^۵ این فرزند ناخلف دانشگاه سر به راه نمی‌شود. چنین بود که موضوع علوم انسانی در دستور کار دائمی شورای عالی انقلاب فرهنگی قرار گرفت تا هر چند یک-بار تمهید تازه‌ای برایش اندیشیده شود.^۶ هم‌زمان، داعیه تولید «علوم انسانی اسلامی» هم رو آمد و تلاش‌های فراوانی آغاز شد تا با تکیه بر منابع اسلامی نسخه‌المثنی و اسلامی علوم انسانی غربی تدوین شود. اما به‌رغم گذشت حدود چهار دهه و با وجود حمایت دولت از این پروژه و گسترش سازمانی آن (آزاد ارمکی، ۱۳۹۳: ۲۸۰)،^۷ نه تنها آورده معرفتی درخوری به آکادمی عرضه نشده، بلکه بازی علوم انسانی هم دچار اختلال شده است.

۱. از جمله در سلسله مقالات «روان‌درمانی ارزشی» در مجله دانشگاه انقلاب، ارگان جهاد دانشگاهی (یکی از بازوهای ستاد انقلاب فرهنگی)، در سال‌های ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۳.
۲. دروسی مثل معارف اسلامی، تاریخ اسلام، اخلاق اسلامی، ریشه‌های انقلاب اسلامی، زبان عربی و منطق.
۳. بعدها با تأسیس نهاد نمایندگی رهبری، حضور روحانیون در دانشگاه تثبیت و نهادینه شد و به ایده تمایل حوزه نسبت به انقیاد دانشگاه دامن زد.
۴. این کتاب‌ها در دوره بازگشایی دانشگاه چندان مورد توجه واقع نشده و به تدریج کنار نهاده شدند (سروش، ۱۳۷۹: ۳۴۲-۳۴۳).
۵. برای نمونه در رشته جامعه‌شناسی دروسی مثل تاریخ تفکرات اجتماعی در اسلام، اندیشه‌های اجتماعی متفکران مسلمان و نهاد خانواده در اسلام و ایران.
۶. اقداماتی مثل تأسیس سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها، سمت (۱۳۶۳)، تأسیس شورای بررسی متون و کتب علوم انسانی (۱۳۷۴) و تشکیل شورای تحول و ارتقاء علوم انسانی (۱۳۸۸). در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد (۱۳۹۲-۱۳۸۴) تعبیر انقلاب فرهنگی دوم هم مطرح شد و بسیج دانشجویی دانشگاه تهران در اردیبهشت ۱۳۹۳ سمیناری با همین عنوان برگزار کرد (زائری و محمدعلی‌زاده، ۱۳۹۸: ۶۲).
۷. برخی از مراکز درگیر تولید علوم انسانی اسلامی عبارتند از فرهنگستان علوم اسلامی قم، پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، پژوهشگاه فرهنگ و معارف اسلامی و انتشارات سمت (رمضانی و حماتی، ۱۳۹۳: ۱۵-۱۲ و ۱۸).

علوم انسانی؛ زمین سست و رقیب ناپیدا

طرح ایده «علوم انسانی اسلامی» در برابر علوم انسانی دانشگاهی در سال‌های پس از انقلاب فرهنگی، مجادلاتی را در آکادمی پدید آورد و اعتبار علوم انسانی موجود را زیر سؤال برد. ایده تولید علوم انسانی اسلامی هم به لحاظ نظری مبهم است و هم از جهت تحقق عملی دیرپا، اگر ناممکن نباشد. ایده «تولید علم» برخاسته از نگرشی مهندسانه به دانش است که علم را قابل برنامه‌ریزی پروژه‌ای-کالایی می‌انگارد (قلی‌پور و چیت‌سازیان، ۱۳۹۶: ۱۰۷ و ۱۰۹). چنین تصویری از علم با تاریخ تکوین علم ناسازگار است (سروش، ۱۳۷۰: ۲۲۷-۲۰۳)، چون علم «تولید» نمی‌شود بلکه «تولد» می‌یابد، آن‌هم نه طبق یک «پروژه» بلکه طی یک «پروسه». علاوه بر این، معنای قید «اسلامی» هم روشن نیست؛ آیا اسلامیت این «علم آتی»^۱ به خاطر تکیه بر آموزه‌های اسلامی است (مبانی علم)، یا به علت پرداختن به مسائل جوامع اسلامی (موضوع علم) و یا به این علت که فرآورده تلاش عالمان مسلمان است (پدیدآورندگان علم)؟ مهم‌تر از همه، تعیین داور نهایی در موارد تعارض میان دو منبع معرفتی وحیانی و تجربی در دانشی واحد به نام علوم انسانی اسلامی است (Serajzadeh, 2014: 61).

از سوی دیگر، پروژه تولید علوم انسانی اسلامی تاکنون به جای گذر از مسیر دیالوگ با علوم انسانی موجود و همکاری با اجتماعات علمی دانشگاهی، بیشتر متکی به تلاش‌های انفرادی پژوهش‌گران و فعالیت‌های گلخانه‌ای بی‌اعتنا به علوم انسانی دانشگاهی بوده است (پناهی، ۱۳۹۹). رویکرد کلی حاکم بر این تلاش‌ها نیز غالباً نه «علم‌ورزی»^۲ بلکه «علم‌سازی»^۳ بوده است، یعنی تلاش برای تولید دانشی بدیل از راه‌هایی مثل «ایده پردازی» و «متن‌کاوی»؛ به جای ورود در میدان دانش و مشارکت در فعالیت‌های روش‌مند علمی. یک نمونه رایج از این نوع تلاش‌ها، سودای ساختن علم جدید با شروع از تعیین «مبانی» آن است. در واقع، از گزاره مشهور ابتدای علوم انسانی غربی بر مبانی مادی چنین نتیجه گرفته شده که گام اول برای تولید علوم انسانی اسلامی استخراج «مبانی الهی» آن از متون دینی است. در حالی که تولید دانش از طریق «مهندسی معکوس»، کاری ناشدنی و خلاف مسیر تکوین علم در تاریخ است؛ مضافاً آن که توقف در مباحث فلسفی مرتبط با مبانی علوم انسانی می‌تواند موجب غفلت از وجه تجربی این علوم شود.

1. Coming Science
2. Doing Science
3. Making Science

حاصل آن که دستاوردهای پروژه تولید علوم انسانی اسلامی تا به امروز، نه بدیلی برای علوم انسانی دانشگاهی پدید آورده و نه تأثیر مهمی بر جریان اصلی این علوم در آکادمی گذاشته است.^۱ باین حال، دعوی اصلی کماکان تکرار شده و بر «امکان» تولید علوم انسانی اسلامی استدلال می‌شود، بی آن که پاسخ داده شود که چرا این امکان در طول تاریخ به فعلیت نرسیده است (خلجی، ۱۳۹۹: ۲۴۹). اما نکته مهم آن است که این «علم ناموجود» به هم‌آوردی با «علم موجود» در آکادمی برخاسته و میدان مانور را محدود کرده است. سیاست اعتبارزدایی از علوم انسانی دانشگاهی^۲ واجد سویه‌های ایدئولوژیک و سیاسی نیز هست. در نتیجه، در حوزه عمومی هم علوم انسانی متهم به «هجوم علیه کشور» (صادق لاریجانی)^۳ و «ایجاد انحراف در انقلاب» (محمدعلی جعفری)^۴ شده و بلکه موضوع کیفرخواست قضایی قرار گرفته (صادقی، ۲۰۱۲: ۵۰-۴۹) و تبدیل به دغدغه رهبری می‌شود (رمضانی و حمانی، ۱۳۹۳: ۱۲). اما این هم‌آوردی نابرابر و غیرمعرفتی پیامدهایی ناخواسته هم در پی داشته است. برای نمونه حضور روحانیت در پروژه تولید علوم انسانی اسلامی، به ایده رقابت روحانیون با دانشگاهیان دامن زده و آرمان وحدت حوزه و دانشگاه را تحت الشعاع قرار داده است. همچنان که مداخله سیاست و ایدئولوژی در این پروژه نیز به نزاع دانش و قدرت در آکادمی تعبیر شده و فرایند هجرت علوم انسانی از دانشگاه به حوزه عمومی را تقویت کرده است.^۵

نتیجه

انقلاب فرهنگی رویدادی اساساً سیاسی برای حذف مخالفان از دانشگاه با هدف فرعی اصلاح آموزش دانشگاهی بود، اما بسط و استمرار این رویداد در بستر زمان موجب نهادینگی آن شد و نهادی به نام شورای عالی انقلاب فرهنگی را بر فراز وزارت علوم و دانشگاه‌ها نشانید. انقلاب

۱. برای مثال تلاش‌های انجام شده برای ارائه نظریه‌هایی بدیل در زمینه جامعه‌شناسی خانواده یا انحرافات اجتماعی (کوثری، ۱۳۸۸: ۵۱)، حداکثر در حد تهیه چند متن کمکی برای یکی دو درس دانشگاهی است.
۲. برای مثال جامعه‌شناسی دانشی پوزیتیویسم‌زده شمرده شده (موحد ابطحی، ۱۳۸۸) که مانع شکل‌گیری پارادایم اسلامی در دانشگاه است (ایمان و کلاته‌ساداتی، ۱۳۹۱).

3. تاریخ دسترسی ۲۹ مرداد (۱۳۹۹) <https://www.khabaronline.ir/news/465797/>

4. تاریخ دسترسی ۲۹ مرداد (۱۳۹۹) <https://www.isna.ir/news/95111006515/>

۵. بروز همین پیامدهاست که برخی از کوشندگان انقلاب فرهنگی را به ابراز ندامت واداشته است. نک آقاجری، ۱۳۹۴: ۶۷ و ۱۳۹۵: ۱۶۹-۱۶۶، زیباکلام، ۱۳۸۰: ۱۰۶.

فرهنگی در فضای ملتهب نخستین سال‌های پس از پیروزی انقلاب، یعنی فضای رقابت اسلام-گرایان با دیگر نیروهای سیاسی برای تثبیت سیطره خود بر جامعه، امکان وقوع یافت. در چنان فضایی، خواسته‌های مبهمی مثل «اصلاح دانشگاه» و «اصلاح علوم انسانی» به «اسلامی‌کردن دانشگاه» و «اسلامی‌کردن علوم انسانی» ترجمه شد و تلاش برای تحقق این خواسته‌ها، در عمل، به سیاست‌هایی برای منقاد کردن سوژه‌های دانشگاهی و کنترل گفتارهای آکادمیک منتهی شد. تصعید مطالبات اولیه دانشجویان از «اسلامی‌سازی دانشگاه» (اصلاح نهاد) به «اسلامی‌سازی علوم انسانی» (اصلاح دانش موجود) و سپس به «تولید علوم انسانی اسلامی» (تأسیس دانش جدید)، زمینه‌ساز ورود روحانیون به بازی علوم انسانی دانشگاهی شد. از سوی دیگر، حمایت نظام سیاسی از ایده‌های اسلامی‌سازی علوم انسانی و تولید علوم انسانی اسلامی که در واقع نوعی اعلام بی-اعتمادی به علوم انسانی دانشگاهی است؛ سویه علمی این مباحث را به حاشیه رانده و مانع مشارکت جدی دانشگاهیان در این بازی شد. ورود قدرت و ایدئولوژی به بازی علوم انسانی دانشگاهی تصویری از تقابل دولت و حوزه با دانشگاه پدید آورد و ماجرای نزاع ایدئولوژی با دانش را زنده کرد. در عمل، پروژه تولید علوم انسانی اسلامی، بی آن‌که آورده معرفتی درخوری به آکادمی عرضه کرده باشد، کماکان در قامت رقیبی پُرهیاهو ولی ناپیدا از علوم انسانی دانشگاهی اعتبارزدایی می‌کند. این وضعیت هم موجب تضعیف موقعیت علوم انسانی و اجتماعی در میدان آکادمی شده و هم به گسترش این علوم در میدانی بیرون از دانشگاه، یعنی در حوزه عمومی کمک کرده است.

بازاندیشی رخدادهای انقلاب فرهنگی و پیامدهای آن نشان می‌دهد که ورود سیاست و ایدئولوژی به بازی علم لزوماً به نتایج مورد نظر منتهی نشده و می‌تواند پیامدهایی نادلخواه هم به بار آورد. تعلیق علم موجود به بهانه ظهور علم موعود به تزلزل موقعیت آکادمیک علم و کاهش اعتماد به نفس سوژه‌های آن می‌انجامد. علوم انسانی و اجتماعی ضعیف‌شده قادر به برآورده کردن انتظارات مربوط به شناخت و چاره‌جویی مسائل جامعه نخواهد بود.

منابع

آقاجری، سید هاشم (۱۳۹۴) «انقلاب فرهنگی چین، الگوی دانشجویان»، اندیشه پویا، ش ۲۵، صص ۶۶-۶۷.

آقاجری، سید هاشم (۱۳۹۵) «وضعیت تاریخ‌نگاری در ایران معاصر در گفت‌وگو با سید هاشم آقاجری»، مردم‌نامه، شماره ۱، صص ۱۸۰-۱۵۹.

الوندی، پدram (۱۳۹۸) *اصلاحات و تجربه دموکراسی در دانشگاه، رویدادهای سیاسی دانشگاه در*

عصر اصلاحات به روایت مصطفی معین و گروه همکاران، تهران: نشر نی

امینی، ایرج (۱۳۸۸) *بر بال بحران، زندگی سیاسی علی امینی*، تهران: ماهی.

ایمان، محمدتقی و احمد کلانه ساداتی (۱۳۹۱) «آسیب‌شناسی روش توسعه علوم انسانی در ایران»، راهبرد فرهنگ، سال ۵، ش ۱۹، صص ۵۱-۲۷.

بروجردی، مهرداد (۱۳۸۷) *روشنفکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید شیرازی، تهران: نشر فرزانه روز پناهی، محمدحسین (۱۳۹۳) «علم بهنجار و بومی کردن علوم اجتماعی»، راهبرد فرهنگ، سال ۷، ش ۲۸، صص ۶۰-۲۹.

تاج‌الدین، محمدباقر (۱۳۹۳) *مفاخر جامعه‌شناسی ایران، دکتر غلامعباس توسلی*، تهران: جامعه‌شناسان.

تاجیک، محمدرضا و امین علی‌محمدی (۱۳۹۵) «جایگاه دانشگاه در مناسبات قدرت، بررسی موردی: انقلاب فرهنگی در سطح محتوا، ساختار و سوژه دانشگاه در ایران»، *رهیافت‌های سیاسی و بین-المللی*، سال ۸، ش ۱، صص ۱۳۶-۹۶.

حاضری، علی‌محمد (۱۳۷۹) «تأملی در علل و پیامدهای انقلاب فرهنگی»، *پژوهشنامه متین*، ش ۸، صص ۱۰۵-۸۱.

خلجی، محمدمهدی (۱۳۹۹) *از ورای حجاب، در باره‌ی روحانیت، شریعت و دولت*، بی‌جا، نشر نبشت.

خلیلی‌خو، محمدرضا (۱۳۹۴) «حاتم قادری، شاگردی که استاد شد»، *اندیشه پویا*، ش ۲۵، صص ۶۹-۶۸.

خمینی، سید روح‌الله (۱۳۹۳) *صحیفه امام، مجموعه آثار امام خمینی* (۱۳۹۳)، ج ۳ (مهر ۱۳۵۲ - مهر ۱۳۵۷)؛ ج ۱۲ (دی ۱۳۵۸ - تیر ۱۳۵۹)؛ ج ۱۴ (بهمن ۱۳۵۹ - تیر ۱۳۶۰)؛ ج ۱۶ (بهمن ۱۳۶۰ - شهریور ۱۳۶۱) و ج ۱۹ (مرداد ۱۳۶۳ - اسفند ۱۳۶۴)، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.

دلاوری، ابوالفضل، کاظمی، عباس و نازاریان، سیدمحمدوهاب (۱۳۹۹) «زندگی روزمره و منازعه سیاسی در ایران پس از انقلاب اسلامی، از ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ تا ۳۰ خرداد ۱۳۶۰»، **پژوهشنامه علوم سیاسی**، س ۱۵، ش ۴، صص ۹۷-۱۴۲.

رضایی، محمد، حصارکی، نفیسه و خلیلی اردکانی، محمدعلی (۱۳۹۸) «سه اپیزود انقلاب فرهنگی: از پیدایی تا نهادینگی»، **جامعه‌شناسی تاریخی**، دوره ۱۱، ش ۲، صص ۱۱۷-۱۴۶.

رضایی، محمد، کاظمی، عباس و طاهری کیا، حامد (۱۳۹۶) «چهار روز از حیات دانشگاه پس از انقلاب، ۳۰ فروردین تا ۲ اردیبهشت ۱۳۵۹»، **فصلنامه تحقیقات فرهنگی**، دوره ۱۰، ش ۱، صص ۲۰۰-۱۷۷.

رضانی، محمدعلی و کامران حمانی (۱۳۹۳) «تاریخچه و پیشینه علوم انسانی در ایران بعد از انقلاب اسلامی»، **مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی**، سال ۱۸، ش ۱، صص ۲۰-۵.

روشن‌نهاد، ناهید (۱۳۸۲) «انقلاب فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران»، **مطالعات معرفتی در دانشگاه اسلامی**، سال ۷، ش ۱، صص ۱۲۴-۱۰۷.

زائری، قاسم و حاجیه محمدعلی‌زاده (۱۳۹۶) «تباریابی رخدادهای انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها بر مبنای همسویی انتقادی روندهای کلان فرهنگی دوره ماقبل انقلاب اسلامی»، **راهبرد فرهنگ**، سال ۱۰، ش ۳۷، صص ۵۰-۷.

زائری، قاسم و حاجیه محمدعلی‌زاده (۱۳۹۸) «تحلیل جامعه‌شناختی روندهای مؤثر بر شکل‌گیری ایده انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها و شناسایی اسلوب‌های بیانی آن تا مقطع غلبه گفتار اسلامی‌کردن»، **فصلنامه تحقیقات فرهنگی ایران**، سال ۱۲، ش ۳، صص ۹۱-۶۱.

زائری، قاسم و حاجیه محمدعلی‌زاده (۱۳۹۳) «دیرینه‌شناسی طرح "دانشگاه اسلامی" در ایران، قبل از انقلاب اسلامی ۱۳۵۷»، **راهبرد فرهنگ**، سال ۷، ش ۲۵، صص ۴۰-۷.

زائری، قاسم و حاجیه محمدعلی‌زاده (۱۳۹۵) «شناسایی صورت‌بندی گفتمانی واقعه انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها (۱۳۶۳-۱۳۵۹)»، **روش‌شناسی علوم انسانی**، سال ۲۲، ش ۷، صص ۳۷-۷.

زیباکلام، صادق (۱۳۸۰) **انقلاب و دانشگاه**، تهران، روزنه.

زیباکلام، صادق و مختار مظفرپور (۱۳۹۵) «علوم انسانی اسلامی در ایران: واکاوی نقش جریان‌های فکری پیش از انقلاب در شکل‌گیری آن»، **سیاست**، سال ۴۶، ش ۱، صص ۱۰۷-۸۷.

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۹) **آئین شهریاری و دینداری**، تهران: صراط.

سروش، عبدالکریم (۱۳۸۴) **از شریعتی، تهران: صراط**

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸) **بسط تجربه نبوی**، تهران: صراط

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۰) *تفرّج صنّع*، تهران: سروش

سروش، عبدالکریم (۱۳۶۰) «ستاد انقلاب فرهنگی از آغاز تا کنون (مصاحبه با دکتر عبدالکریم سروش)»، *دانشگاه انقلاب*، ش ۴.

سینایی، وحید (۱۳۹۴) «ماجراهای تشکیل دانشکده در دانشکده»، *اندیشه پویا*، ش ۲۵، ص ۶۹.
شرفزاده بردر، محمد (۱۳۸۳) *انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌های ایران*، تهران: پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی
شیخ‌وندی، داور (بی‌تا) «سیاست‌زدگی جامعه‌شناسی آغازین و پیامدهای آن در ایران»، *سایت انسان‌شناسی و فرهنگ*:

تاریخ دسترسی ۱۶ دی ۱۳۹۹) <http://anthropology.ir/article/10001.html>

صداقت، سجاد (۱۳۹۵) «مدرسه ملی»، *سیاست‌نامه*، ش ۶.

صدرا، محمد (۱۳۹۸) *روحانیت و اندیشه‌های چپ در ایران معاصر*، تهران: امیرکبیر
طلوعی، وحید و صدیقی، بهرنگ (۱۳۹۳) *یک عمر روی یک صندلی، گفت‌وگو با تقی آزاد ارمکی*، تهران: جامعه‌شناسان

فتوحی، سردار و نعمت‌الله فاضلی (۱۳۹۸) «ریشه‌های تاریخی شکل‌گیری انقلاب فرهنگی مبتنی بر علوم انسانی»، *پژوهشنامه انقلاب اسلامی*، سال ۹، ش ۳۱، صص ۱۱۶-۹۷.

فراستخواه، مقصود (۱۳۸۸) *سرگذشت و سوانح دانشگاه در ایران*، تهران: رسا.
قلی‌پور، حسین و علیرضا چیت‌سازیان (۱۳۹۶) «ابعاد و مؤلفه‌های تحول در علوم انسانی در اندیشه مقام معظم رهبری»، *راهبرد فرهنگ*، سال ۱۰، ش ۳۷، صص ۱۲۴-۹۷.
کوثری، مسعود (۱۳۸۸) «امکان تولید علم اجتماعی اسلامی»، *راهبرد فرهنگ*، سال ۲، ش ۷، صص ۵۴-۳۱.

مردیها، مرتضی (۱۳۷۹) «ناچار از آن حرکت نبودیم»، *لوح*، ش ۸، صص ۴۷-۴۵.
موحد ابطحی، سید محمدتقی (۱۳۸۸) «تحلیلی جامعه‌شناختی از علت تداوم رویکرد پوزیتیویستی به علوم انسانی در ایران و عدم شکل‌گیری علم دینی و بومی با بهره‌گیری از رویکرد ترکیبی ساخت و عامل»، *اسلام و علوم اجتماعی*، سال ۱، ش ۲، صص ۲۲۲-۱۹۹.

مناشری، دیوید (۱۳۹۷) *نظام آموزشی و ساختن ایران مدرن*، ترجمه محمدحسین بادامچی و عرفان مصلح، تهران: نشر سینا

میرسپاسی، علی (۱۳۹۳) *تأملی در مدرنیته ایرانی*، ترجمه جلال توکلیان، تهران: ثالث

نبوی، نگین (۱۳۹۷) *روشنفکران و دولت در ایران، سیاست، گفتار و تنگنای اصالت*، ترجمه حسن فشارکی. تهران: شیرازه.

نجف‌زاده، رضا (۱۳۹۷) *تجدد رمانتیک و علوم‌شاهی*، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی
نجف‌زاده، مهدی (۱۳۸۷) «بازخوانی رابطه قدرت در ایران: دولت ضعیف و جامعه قوی»، *رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی*، ش ۱۳، صص ۷۵-۹۵.

هاشمی، محمدمنصور (۱۳۹۴) *اندیشه‌هایی برای اکنون*، تهران: علم، صص ۳۲۴-۳۱۳.

هاشمی، محمدمنصور (۱۳۹۷) *هویت‌اندیشان و میراث فکری احمد فردید*، تهران: کویر
یزدی، ابراهیم (۱۳۹۴) «شما اشتباه ما را تکرار نکنید»، *ثانیه*، ش ۱، صص ۱۵-۱۲.

Bayatrizi, Zohreh (2013) "Between Palace and Prison: Towards a reflexive history of academic sociology in Iran", *International Sociology*, Vol. 28, No. 4, pp. 467-483.

Golkar, Saeid (2010) Cultural Engineering under Authoritarian Regimes: Islamization of Universities in Postrevolutionary Iran, *Digest of Middle east Studies*, Vol. 21, No. 1, pp 1-23.

Malekzadeh, Shervin (2016) "Education as Public Good or Private Resource, Accommodation and demobilization in Iran's University System", in *Power and Change in Iran, Politics of Contention and Conciliation*, Eds. Daniel Brumberg and Farideh Farhi, Bloomington: Indiana University Press, pp. 101-132.

Merton, Robert K. (1936) "The unanticipated consequences of purposive social action", *American Sociological Review*, Vol. 1. No. 6, pp. 894-904.

Moaddel, Mansoor (1992) "Ideology as Episodic Discourse: The Case of the Iranian Revolution", *American Sociological Review*, Vol. 57, No. 3, pp. 353-379.

Mojab, Shahrzad (2004) "State-University Power Struggle at Times of Revolution and War in Iran", *International Higher Education*, No. 36. Pp. 11-13.

Mojab, Shahrzad (1991) "The State and University: The "Islamic Cultural Revolution" in the Institutions of Higher Education of Iran, 1980-87", Ph. D. Dissertation, College of Education, University of Illinois at Urbana-Champaign.

Razavi, Reza (2009) "The Cultural Revolution in Iran, with Close Regard to the Universities, and its Impact on the Student Movement", *Middle Eastern Studies*, Vol. 45, No. 1, pp. 1-17.

Serajzadeh, Seyed Hossein (2014) "The Possibility of an Islamic Sociology: The Characteristics and Consequences of Culture-Oriented and Ideology-Oriented Approaches", *Islamic Perspective*, Vol. 12, pp. 59-68.